

امستند بلبان ز نغمهٔ یا هوی او ...

حضرت بهاءالله

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت بهاءالله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شمارهٔ ۵۶۶

هو العزیز

امستند	بلبان	ز	نغمهٔ	یا	هوی	او
هم جان عاشقان ز جرعهٔ یا هوی او						
جان	بچنان	میرسد	با	وجد	و	حالت در دمی
گر بگوش او رسد یک صیحهٔ یا هوی او						
جان	عاشق	بر	پرد	تا	سدرهٔ	اقصای عشق
گر مدد کارش بود یکنغمهٔ یا هوی او						
مست	گردد	عالم	هستی	چو	عاشق	از جمال
گر بدور افتد ز ساقی بادهٔ یا هوی او						
موسی	جان	منصعق	در	طور	معنی	اوفتد
گر بر افروزد بسینا جذوهٔ یا هوی او						
طور	دل	گردد	منیر	و	جان	برقص آید همی
گر درافتد در جهان یک غنهٔ یا هوی او						
محو	گردد	رنگ	غیریت	ز	صفحهٔ	روزگار
گر نسیمی بر وزد از جعهٔ یا هوی او						
از	قیامش	تو	قیامت	بین	میان	عاشقان
هم شنو آواز صور از نفخهٔ یا هوی او						



ORIGINAL

جان عاشق بر پرد تا عرش وز آنهم بگذرد
 چون شود مجذوب عشق از جذبۀ یا هوی او

دست بردارد ز جان جانان بجهد
 گرفتد در ملک هستی جلوه یا هوی او

باد باقی بر وزد از ملک فانی اینزمان
 چون وزیده بوی عشق از نافۀ یا هوی او

حوریان در غرفۀ عزّت بوجد آیند اگر
 بر رود بر گوششان یک رنۀ یا هوی او

طرحی از نو بفکند اندر جهان آب و گل
 گر طلوع آید ز مشرق وجهۀ یا هوی او

عالم امکان بسوزد هم خیام عزّ قدس
 گر بر آید بر سما یک ناله یا هوی او

گوش عالم پاک گردد زانچه بشنید از جهان
 گر در آید یکدمی در حلقۀ یا هوی او

نیست گردد هست و همرنگ عدم گردد قدم
 گر بر آید غیبا از پردۀ یا هوی او

محو مطلق گردد آنکش آرزوی در دلست
 گر به بیند یکنظر آتشعلۀ یا هوی او

کی توانستی مسیح از گنبد اعلی گذشت
 گر نبودی رهبرش یک نعرۀ یا هوی او

کی تواند غیر او در ملک هستی پا نهاد
 زانکه باشد بس غیور آشنۀ یا هوی او

رنگ هستی را نه بیند چشم امکان ای پسر
 گر رود بر هم دمی آندیدۀ یا هوی او

تشنگان بر سلسبیل قدس ربّانی زنید
 که شده جاری همی آنچشمۀ یا هوی او

جهان

در

معانی

تار

مزن

بیش

زین

درویش

که شده یا هوی او آشفته یا هوی او